

«برجام» به مثابه برجامانده تاریخی از دیدگاه کارل مارکس

احتمالاً فقط آنانی که درک حقایق امروز را در مطالعه آثار قدیمی و رویدادهای گذشته و گاهی گذشته خیلی دور جستجو می کنند این شانس را خواهند داشت که به عمق حقایق امروز نزدیکتر شوند. گذشته ای که به شکل یادمانده یا برجامانده از رویدادهای تاریخی بی آنکه بدانیم و آگاه باشیم زندگی روزمره بین المللی و در نتیجه زندگی روزمره و سرنوشت هر یک از ملت ها را در عصر حاضر رقم می زند.

در اینجا، من برای طرح و اثبات نظریه ای که «برجام» را یک برجامانده تاریخی از دوران انقلاب صنعتی در قرن نوزدهم تعریف می کند، فقط کافی است به کتاب سرمایه اثر کارل مارکس مراجعه کنم و فراز مورد نظرم را یادآور شوم و سپس قلم را به خوانندگان بسپارم تا با تلاقی هر دو موضوع [تاریخ انقلاب صنعتی و برجام در جایگاه برجامانده تاریخی] نتیجه گیری کنند و بطریق اولی به نتیجه یکسانی برسند.

زیرا همان گونه که هانری پوانکاره (1854-1912) فلیسوف علم و ریاضی دان فرانسوی گفته است: «حقیقتی که برای همه یکسان نباشد آیا می تواند حقیقت باشد؟» و سپس در ادامه می گوید: «بهترین شیوه بیان هماهنگی درونی جهان قانون است، و قانون را باید یکی از فتوحات اخیر روح انسان تلقی کنیم.... آنچه را که واقعیت عینی می نامیم، در آخرین تحلیل آن چیزی است که برای انسان هائی که درباره آن اندیشیده اند و همه یکسان است. این درک یکسان همان گونه که خواهیم دید چیزی نیست بجز همان هماهنگی که در قوانین ریاضی بیان شده است.» (هانری پوانکاره. ارزش علم. مقدمه. ترجمه این فراز از من است)¹

پس در اینجا برای آنانی که به ویژه از دوران لیبرالیزاسیون بازار آزاد جهانی (که بعدها برخی از تحلیل گران مانند ژان میشل ورنوشه آن را «دموکراتور»، تلفیقی از دموکراسی و دیکتاتوری، نامیدند) خیلی با اطمینان به ما توصیه می کنند که «دیدگاهتان را عوض کنید و واقعیت را به شکل دیگری ببینید و یا کشف کنید» جائی وجود ندارد، و به همین گونه برای آنانی که طرفدار دیدگاه های دموکراتیک و پلورالیستی هستند نیز باید ابراز تأسف کنیم. چون که هدف ما درک حقیقت درباره یک واقعیت عینی ست و ترسی هم از آن نداریم تا به بهانه های «دموکراتیک» و «پلورالیستی» با وحشت از حقیقت عینی آن را واپس بزنیم. به همین علت پوانکاره فراموش نمی کند تا به ما یادآور شود که آن کسانی که در جستجوی حقیقت هستند باید مستقل و رها از هرگونه وابستگی باشند ولی بر عکس برای عمل و دست یابی به قدرت باید متحد باشیم.

حال به ملاقات فراز مورد نظرمان می رویم، مارکس در کتاب سرمایه زیر عنوان «ماشین و صنایع بزرگ – دفع و جذب کارگران در کارخانه. بحران های صنعت پنبه»²، می گوید

¹ Henri Poincaré. La valeur de la science

برگرفته از گزیده نوشته ها درباره استعمار. مارکس و انگلس. انتشارات پروگرس. مسکو 1977 بزبان فرانسه²

(پافشاری من روی جملاتی ست که در این نقل قول پر رنگ نمایش داده ام) :

«... نخستین دورانی که طی آن ماشین باید عرصه فعالیت هایش را فتح می کرد به دلیل منافع فوق العاده ای که فراهم می ساخت از اهمیت تعیین کننده ای برخوردار شد. این منافع نه فقط خودشان انباشت سریع سرمایه را تشکیل داد بلکه علاوه بر این بخش بزرگی از سرمایه های اجتماعی نیز به آن افزوده شد، زیرا در هر جایی که سرمایه در حال تکوین به سر می برد جستجو برای سرمایه گذاری جدید نیز جذب عرصه تولیداتی می شد که دارای امتیاز بود. از وقتی که کارخانه پایه ریزی شد و به رشد کافی دست یافت، از وقتی که پایه و اساس فنی آن فراهم آمد یعنی از وقتی که باز تولید ماشین توسط ماشین امکان پذیر شد و شیوه استخراج زغال سنگ و آهن، و به همین گونه فرآوری فلزات و راه های عبور و مرور متحول گردید، در هر جایی که ماشین راه اندازی شد امتیازات ویژه نخستین دوران گسترش تب آلود آن نیز تمدید گردید. کوتاه سخن این است که از وقتی که شرایط عمومی تولید طبق انتظارات صنایع بزرگ تحول یافت و این نوع بهره برداری به درجه ای از انعطاف پذیری، گسترش یابندگی گام به گام و یا جهشی رسید، یگانه محدودیت آن ماده اولیه و بازار بود. از یکسو، ماشین مستقیماً موجب افزایش ماده اولیه می شد، همان گونه که برای نمونه، ماشین پنبه پاک کنی موجب افزایش تولید پنبه شد، و از سوی دیگر، قیمت های نازل محصولات ماشینی و توسعه راه های ارتباطی و ترابری در واقع ابزارهایی بودند که فتح بازارهای خارجی را امکان پذیر می کرد. ولی [جهان صنعت] در رقابت موجب تخریب نیروی کار بومی شد و سپس سرزمین هایشان را به مناطق تولید مواد اولیه که به آن نیازمند بود تبدیل کرد. بر این اساس هند مجبور شد پنبه، پشم، شاهانه (از نوعی که در صنعت و پارچه بافی استفاده می شود)، نیل و جز اینها را برای بریتانیا تولید کند :

پنبه صادر شده از هند به بریتانیای کبیر (به لیور انگلیسی 453،59237 گرم)

34540143.....	1846
204141168.....	1860
445947600.....	1865

پشم صادر شده از هند به بریتانیای کبیر (به لیور انگلیسی)

4570581.....	1846
20214173.....	1860
20679111.....	1865

با ایجاد مازاد بر تولید در جایی که بخشی از طبقه تولید کننده وجود دارد، صنایع بزرگ مهاجرت و در نتیجه تسخیر مناطق خارجی را ضروری ساخت و آن را به انبار مواد اولیه برای مام وطن تبدیل کرد. بر این اساس استرالیا به انبار بزرگ پشم برای انگلستان تبدیل شد :

پشم صادر شده از استرالیا به بریتانیای کبیر (به لیور انگلیسی)

21789346.....	1846
59166616.....	1860
109734261.....	1865

تقسیم کار بین المللی نوینی از سوی مراکز اصلی صنایع بزرگ تحمیل شد، و به این ترتیب بخشی از جهان به مناطق تولید کشاورزی برای بخش دیگر که به تولید تمام عیار صنعتی اختصاص داشت تبدیل شد»³.

که ما به مارکس باور داشته باشیم و یا از او بترسیم، و یا با ضرب آهنگ آلامد دوران «شکوفای لیبرالیسم» او را «از دور خارج شده» تصور کنیم و بگوئیم که «دیگر قادر به درک دوران ما نیست» و یا هر گونه گریز از واقعیت و هر گونه دلیل و برهان دیگر برای امتناع ناخودآگاه در درک واقعیت عینی که غالباً از تمایلات ناخودآگاه طبقاتی منشأ می گیرد، مانع از این نیست، که مارکس در این متن به سال 1867 از یک واقعیت عینی یعنی انقلاب صنعتی که ابتدا از انگلستان آغاز شد و تبعات آن برای جامعه بین المللی که تا امروز ادامه داشته است حرف می زند :

«تقسیم کار بین المللی نوینی از سوی مراکز اصلی صنایع بزرگ تحمیل شد، و به این ترتیب بخشی از جهان به مناطق تولید کشاورزی برای بخش دیگر تبدیل گردید که به تولید تمام عیار صنعتی اختصاص یافته بود.»

این تقسیم بندی جهان به دو بخش تولید کنندگان صنعتی و تولید کنندگان محصولات کشاورزی و مواد اولیه در چشم انداز نظم نوین جهانی در پسا انقلاب صنعتی در قرن نوزدهم یک واقعیت عینی است⁴. امروز دست کم، با توجه به خیل کشورهای (بخوانید اقتصادهای) تک محصولی یعنی غالباً محصول خام طبیعی مانند کشورهایی که اقتصادشان به سوخت استراتژیک وابسته است مانند ایران و عربستان سعودی که حتا برای بهره برداری از منابع خودشان همواره به کمک و فن آوری های بخش صنعتی جهان نیازمندند و در غالب موارد نیز درآمدهایشان زیر نظارت و به تأیید و مشاورت جهان اول پرداخت می شود و در واقع صاحب اختیار کامل درآمدهایشان نیستند، می توانیم نتیجه بگیریم که تحولی که موجبات آن را انقلاب صنعتی در قرن نوزدهم فراهم آورد و موجب تقسیم جهان

همانجا ص 281 تا 284³

(4) لازم به یادآوری ست که اصطلاح **انقلاب صنعتی** برای نخستین بار در سال 1837 به قلم اقتصاد دان فرانسوی آدولف بلانکی در کتاب «تاریخ اقتصاد سیاسی» مطرح شد و سپس در سال های 1840 فردریش انگلس آن را دوباره به کار برد. این اصطلاح توسط تاریخ شناس انگلیسی آرنولد توین بی در سال 1884 به شکل عادی رایج شد. (منبع : ویکیپدیای فرانسوی).

به دو بخش شد که به نظر می‌رسد تا امروز ادامه داشته و به دوران ما نیز تعلق دارد. مفهوم بنیادی برجام (برنامه جامع اقدام مشترک) که در سه شنبه 23 تیر 1394 (14 ژوئیه 2015) در وین بین ایران و اتحادیه اروپا و گروه 5+1 (چین، فرانسه، روسیه، انگلستان، ایالات متحده آمریکا و آلمان) منعقد شد در چنین چشم اندازی قابل درک خواهد بود، یعنی نظر به واقعیت عینی که پیش از همه مارکس در سال 1867 درباره تقسیم جهان ترسیم کرده است، ما را در زمینه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران و جهان به نتایجی هدایت می‌کند که خاص کشف یا بهتر بگوئیم کشف مجدد همین واقعیت عینی است.

سال‌ها پیش از این وقتی که بحث «بحران هسته ای ایران» جزء گزارشات داغ بود و رسانه های اپوزیسیون خائن مزدور پنتاگونی که بی گمان ماهیت اجتماعی شان پا به پای بورژوازی معامله گر و دلال مسلک ایران تابعی از تبعات همان نظم نوین جهانی در پسا تقسیم جهان در قرن نوزدهم است پا به پای رسانه های آتلانتیست خوش رقصی می‌کردند، طی چند مقاله و کامنت سعی کردم توطئه ای را که پشت این اردوی تبلیغاتی علیه ایران کمین کرده بود افشا کنم. از جمله در مقاله ای در 29 مه 2012 زیر عنوان «نقدی پیرامون نظریات حزب کار ایران (طوفان). در باب مسئله اتمی ایران و اپوزیسیون های خائن و مزدور»، هشدار داده بودم که امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا از ایجاد بحران پیرامون موضوع هسته ای ایران دو هدف را پی گیری می‌کند: 1) زیر سؤال بردن استقلال ایران (تا جایی که امروز برخی کشورهای اروپایی از جمله فرانسه به پایگاه تروریست هائی که در ایران دست به عملیات تروریستی می‌زنند تبدیل شده) و سپس 2) اختلال در رشد نیروی مولد ایران.

ولی هیچگاه این نتیجه گیری را بطور مشخص در رابطه مفصلی با تاریخ انقلاب صنعتی در قرن نوزدهم قرار نداده بودم. ولی امروز با وارد کردن عنصر تاریخی و کشف مجدد آن در تحلیل «بحران هسته ای ایران» فکر می‌کنم که نتیجه گیری بالا بار معانی پر مایه تری به خود می‌گیرد - و بیش از پیش حقیقت خود را به اثبات می‌رساند - و در عین حال موضوع «برجام» را به بعد جهانی ارتقاء می‌دهد که بن مایه های آن در انقلاب صنعتی قرن نوزدهم پایه ریزی شده است.

در تحلیل های پیشین بر آن بودم تا نشان دهم که نگرانی «جامعه بین المللی» یعنی سرمایه داری جهانی به رهبری آمریکا بمب اتمی یا طرح تولید سلاح اتمی توسط ایران نبوده و نیست بلکه نگرانی از بابت بازه زمانی است که طی آن ایران احتمالاً می‌تواند به سلاح اتمی و به ابزارهای کار برد آن دست یابد. ولی این نگرانی از سوی جهان اول مستقیماً رشد نیروهای مولد جهان دوم را هدف می‌گیرد. به همین علت می‌بینیم که در برنامه جامع اقدام مشترک فقط به موضوع هسته ای منحصر نمی‌شود، بلکه به کشتی سازی و معاملات روی فلزات گرانبها و از همه مهمتر به محدودیت در امر دفاع ملی گسترش می‌یابد.

و جمهوری اسلامی نیز همه این مفاد را پذیرفته است. و با خروج آمریکا از برجام می‌بینیم که این جمهوری اسلامی ایران است که روی آن پافشاری می‌کند. در واقع جمهوری اسلامی به وضعیت تحمیل شده از دوران انقلاب صنعتی و در جایگاه خود به عنوان فروشنده ماده خام طبیعی پافشاری می‌کند. با آگاهی از این امر که اسلام در ایران تعهد می‌دهد که نه تنها کارگران را به زندان بیاندازد و شلاق بزند و جلوی رشد نیروهای

مولد ایران را بگیرد بلکه درآمد حاصل از نفت یامفت را نیز دو دستی تقدیم جهان اول کند.

در اینجا به شکل جامع وارد بحث اتمی نمی شوم و فقط به گفتن یک نکته بسنده می کنم و آن هم این است که منشور منع گسترش سلاح های هسته ای یک دروغ محض و ناممکن است، زیرا مبنی بر همین منشور کشورهای دارنده سلاح هسته ای نه فقط باید خود را خلع سلاح اتمی کنند بلکه حق ندارند با سلاح اتمی کشورهای امضا کننده این منشور را که فاقد سلاح اتمی هستند تهدید کنند. هیچ یک از این مفاد رعایت نشده و آمریکا دائماً ایران را به بمباران اتمی تهدید کرده است. و فراموش نکنیم که هر گفتگویی در جهان در هر زمینه ای که باشد زیر سایه سلاح اتمی انجام می گیرد. علاوه بر این در استراتژی نوین ایالات متحده آمریکا از این پس تفاوتی بین سلاح متعارف و نامتعارف وجود ندارد و حتا فرماندهان نظامی می توانند بی آنکه اجازه رئیس جمهور را کسب کنند آزادانه و بر اساس تشخیص و نیازهای خودشان در تأثیر عملیاتی از جعبه ابزار پنتاگون برداشت کنند. نکته آخری که در اینجا به آن اشاره می کنم این است که بر اساس منشور نام برده اگر کشور امضا کننده مورد تهدید و حمله اتمی قرار بگیرد مجاز است تا برای پاسخ اتمی اقدام کند. روشن نیست چگونه کشوری که مورد حمله اتمی قرار گرفته قادر خواهد بود، نمی دانیم ظرف چه مدتی؟، به سلاح اتمی مجهز شود و پاسخ اتمی بدهد؟ پس منشور منع گسترش سلاح اتمی یک دروغ بی پایه و اساس بیشتر نیست. با وجود این ایران را با استناد به چنین منشوری به نقض قوانین بین المللی متهم کرده اند.

می توانیم نتیجه بگیریم که فراسوی گفتگوهای که به برجام و سپس به خروج آمریکا (مهره اصلی) از برجام انجامید، ما همچنان شاهد ترسیم و بازترسیم چشم انداز تقسیم جهان در قرن نوزدهم هستیم.

در «برجام» فقط بخشی از آن به موضوع تولید انرژی هسته ای در ایران مربوط می شود، ولی همراه با آن یک سری شرایطی به ایران تحمیل شده که جملگی حاکی از تضعیف عمومی کشور است. علاوه بر این محدودیت هایی که برای تولید انرژی هسته ای و فن آوری هسته ای به وجود آورده اند گسترش یابنده است. به این معنا که محدودیت برای فن آوری هسته ای به تمام عرصه های علمی و تولیدی سرایت می کند.

حمید محوی

Paris. 25/11/2018

تاریخ نگارش این متن را براساس تاریخ حفظ آن در فهرست پرونده ها قید کردم ولی در واقع به یاد ندارم که کی این متن را نوشته ام. اخیراً در گشت و گذارهایم برای مرتب کردن نوشته هایم این متن را پیدا کردم که نام نویسنده و تاریخ آن قید نشده بود، ابتدا فکر کردم فرد دیگری این متن را نوشته ولی با ادامه خواندن متن و مراجع قید شده و نظریات مطرح شده خودم را بازیافتم و سرانجام مطمئن شدم که این نوشته ها به خود من تعلق دارد، با توجه به وقایع اخیر پیرامون مذاکرات تولید انرژی هسته ای ایران انتشار آن را بی فایده نمی بینم.

